نقش تقی‌زاده در ترویج «فرنگی‌مآبی» در ایران

پدرِ پدرِ پدرِ روشنفکران غرب‌زده!

■ سید علی علوی ■

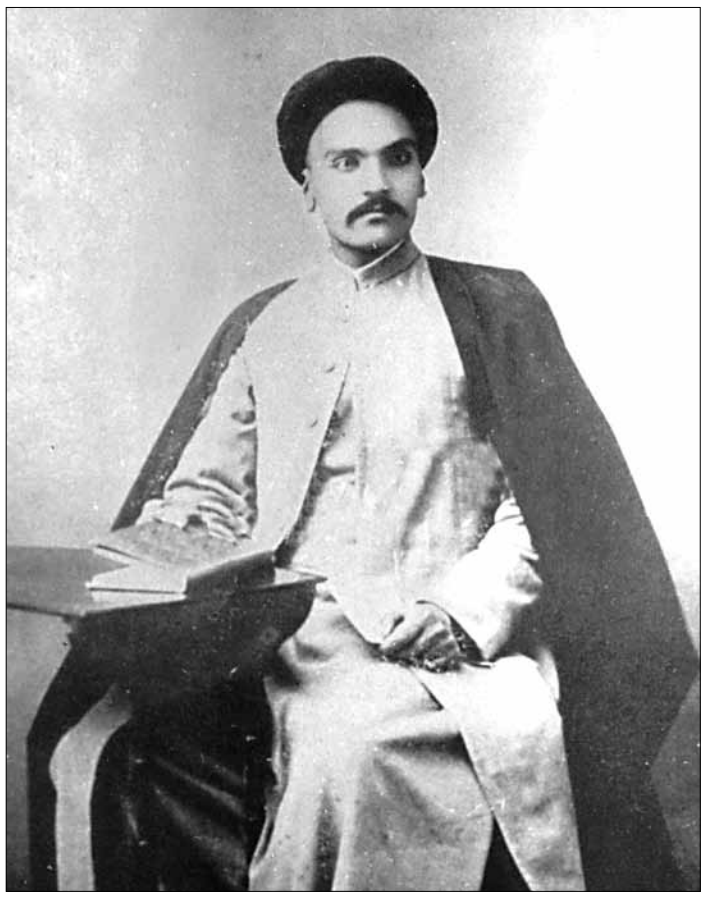

نهضت مشـروطه، در آغاز همچون سـایر قیام‌های عدالتخواهانـه مـردم دین‌باور از جملـه نهضت تحریم استعمال تنباکو، از پایگاه‌های سنتی و مردمی این دیار، یعنی مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و بقاع متبرکه به رهبری روحانیت، شروع شده و با قیام مردم متدینی که با انگیزه مبارزه با حکام جور و عمل به تکلیف شـرعی، گرد علم عدالتخواهی و استبدادسـتیزی گرد آمـده بودند، بدون توسل به خشـونت و خونریزی‌های متداول در این گونه قیام‌ها، تا تحقق اهداف خویش ادامه یافت؛ به گونه‌ای که جریان فکری مذکور- که غالب اعضای آن تحت تأثیر آرا و افکار لیبرال- دموکرات‌ها و مروجان سکولاریسم غرب بودنـد- بـه صورت فعالـی به قیـام ضداسـتبدادی و ضداستعماری مردم پیوست. هر چند پیش از آغاز نهضت مشروطه، گروهی از این روشنفکران با تشکیل انجمن‌های سری و ترویج آرا و افکار غربیان با نشر و توزیع پاره‌ای از کتب و مجلاتی که در داخل و خارج طبع می‌شد، به‌زعم خویش در جهت تنویر افکار مردم اقداماتی انجام داده و قشر خاصی از مردم را با دمکراسی غربی و تحولات دنیای غرب به صورت سطحی آشنا کرده بودند اما اقدام اساسی آنان، هنگامی شکل گرفت که جمعی از علما و روحانیون، به عنوان اعتراض به عملکرد مستبدان و ظلم و ستمی که ایادی دربار بر مردم روا می‌داشتند، پایتخت را ترک و به شهر مقدس قم مهاجرت کرده بودند. در همین مقطع بود که دسـت‌های پنهان بیگانگان از آستین گروهی از این روشـنفکران بیرون آمد و جریان ذلت‌بار و غرور بر باد ده «بست‌نشینی» در باغ سفارت انگلیس را سامان داد. تجمع مردمانی بی‌اطلاع از ترفندهای سیاسی سفارت انگلیس و وابستگان آن در سـفارت انگلیس، موقعیت مناسبی را فراهـم آورد تـا روشـنفکران وابسـته بـه سـفارت و همفکران‌شان، حرف خود را از زبان مردم یا به زبان مردم، مطرح کنند. روشنفکران سکولار که موفق شده بودند با سوءاستفاده از احساسـات مذهبی و شور انقلابی مردم، گروهی از مردم کوچه و بازار، کسـبه و تعدادی از طلاب جوان را به باغ سـفارت بکشـانند و در مقابل پایگاه‌های سـنتی قیام‌های شیعی، پایگاه جدیدی زیر سایه پرچم دولت فخیمه بریتانیای کبیر تشکیل دهند(!) به منظور تحقـق اهداف خویش، از زبان بست‌نشـینان سـفارت انگلیس بیانیه صادر و خواسته‌های خویش را مطرح و به علما امر و نهی می‌کردنـد؛ چنانکه پس از صدور فرمان مشروطه و اجازه تأسیس مجلس شورای اسلامی توسط «مظفرالدین شـاه» گردانندگان متحصن، از زبان مردم (بست‌نشینان) اعلام کردند به‌رغم تصمیم علما مبنی بر بازگشت‌شان به تهران و درخواست‌شان از بست‌نشینان در باب ترک سفارت تا حذف واژه «اسلامی» از پس مجلس شورا و تبدیل آن به واژه «ملی»، سفارت انگلیس را ترک نخواهند گفت. عدم پافشاری گروهی از رهبران روحانی مهاجر و مماشات آنان با روشنفکران، موجب تبدیل واژه اسـلامی به واژه «ملی» شد. این موفقیت جریان فکری مزبور- کـه در پی برپایی نظامی لائیـک در ایران بود- زمینه‌ای فراهم کرد تا با اعتماد به نفس بیشتر در جهت تحقق اهداف خویـش مجدانه به تلاش بپـردازد. ورود گروهی از این روشـنفکران به مجلس شـورا و واگذاری مسـؤولیت تدوین «پیش‌نویس» قانون اساسی از طرف نمایندگان به آنان، توفیق دیگری را برای این جریان رقم زد. رویارویی این گروه با نمایندگان متشـرع در مجلس، بویژه هنگام طرح پیش‌نویس قانون اساسی و لزوم بازنگری و تطبیـق پیش‌نویس قانون اساسـی با احکام شـرع و مقاومت آنان در برابر این خواسـته، دو دستگی و شکاف میـان نمایندگان مـردم را بـه دنبال داشـت. مواضع دین‌ستیزانه این گروه از نمایندگان مجلس و هتک حرمت علمـا و متشـرعان و موضع‌گیری‌های سـخیف آنان و مطبوعات وابسته به آنان در برابر اعتقادات و باورهای دینی مردم، وحدت مردم را شکست؛ به گونه‌ای که از بروز این تفرقه و جدایی، دوباره مسـتبدان جان گرفتند و قدرت یافتند؛ تا آنجا که مجلس منحل و به توپ بسـته و دوره اسـتبداد صغیر آغاز شـد. پس از فتح تهران و سـقوط «محمدعلی شاه» گروهی از اعضای این جریان فکری که به دلیل وابسـتگی به اشرافیت درباری، حمایت سفارت انگلیـس و عضویـت در لژهای فراماسـونری، از تعرض مستبدان در دوره اسـتبداد صغیر مصون مانده بودند و برخـی از آنان روزگار خویش را در کمال اعزاز و اکرام در بلاد فرنگ، نه در غربت که در قربت سپری کرده بودند، در کسوت قهرمانان ملی و پیشگامان نهضت ضداستبدادی در هیات مدیره و دادگاه انقلابی بر اریکه قدرت نشستند و بـه عنوان متولیان مشـروطیت، زمام امور را در دسـت گرفتنـد. دادگاه انقلاب و «هیات مدیـره» آن متعرض هیچیک از سـردمداران حکومت استبدادی نشد و تنها برگ زرین عملکردش بر دار کردن آیت‌الله شهید «شیخ فضل‌الله نوری» به جرم اسـلام‌خواهی و عدم مماشات با بیگانگان و دسـت‌پروردگان سـفارت انگلیس و اعضای لژهای فراماسونری بود؛ عمل شومی که وجهی نداشت، جز انتقام شکسـت بریتانیای کبیر از قیام مردم ایران به رهبری روحانیت در مقابل کمپانی رژی و در هم کوبیدن هیمنه نظام استعماری آنان! «سیدحسن تقی‌زاده» یکی از چهره‌های شاخص و شخصیت‌های اثرگذار وابسته به این جریان فکری بود. او روحانی‌زاده‌ای بود که چون سایر جوانان هم‌روزگار خویش، در حوزه علمیه زادگاهش تبریز دروس معمول و متعارف حوزوی را خوانده؛ به حکم سنت ملبس به لباس روحانیت شد اما از آغاز جوانی تحت تأثیر روشـنفکرانی چون «طالبف» و «میرزاملکم خان» قرار گرفت و با مطالعه آثار مکتوب آنان و خواندن نشریاتی که از اسلامبول، مصر، کلکته، قفقاز، لندن و پاریس مخفیانه به ایران می‌رسید، با آرای لیبرال- دموکرات‌ها آشنا شد و پیـش از عزیمت به غرب، غربگرایی در ذهن و ضمیرش نضج یافت و رفته‌رفته به عنوان یک روشـنفکر سکولار، تلاش خود را در جهت اشاعه آرای پیشکسوتان غربگرایی، در زادگاهـش تبریز آغاز کـرد و در دوره اول مجلس به عنوان نماینده مردم تبریز به مجلس راه یافت. وی عضو کمیته مخفی تهران یا «لژ بیـداری ایران» بود. در تهیه پیش‌نویـس قانون اساسـی دخیل و به عنـوان یکی از چهره‌های شـاخص و فعال جریان روشنفکری، طرفدار جدایی دین از سیاست بود. تقی‌زاده شدیدترین خطابه‌ها را علیه نمایندگان متشرع مجلس بویژه هنگام طرح لزوم بازنگری پیش‌نویس قانون اساسی و انطباق آن با قوانین شـرع و ارائه اصل دوم قانون اساسـی ایراد کرد. با حزب اجتماعیون- عامیون و شـخصیت بـارز آن حیدرخان عمواوغلی مشهور به «بمبی»- در ارتباط بود و سرانگشت اتهام همکاری با وی در برنامه‌ریزی و عملیات تروریستی از جمله ترور اتابک، محمدعلی شاه و شیخ فضل‌الله نوری به سـوی او نشانه می‌رفت. اگر چه در روز واقعه به توپ بستن مجلس، بر خلاف انتظار در کنار مردم و نمایندگان نبود اما شبانگاه همان روز، به همراه چند تن از یارانش به سـفارت انگلیس پناه برد و پس از چندی تحت حمایت سفارت انگلیس به اروپا عزیمت کرد. پس از فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه، عضو «هیات مدیره» شد و در زمره کسانی درآمد که با تأیید حکم بر دار کردن شیخ فضل‌الله نوری، زمینه‌ساز شکست نهضت مشروطه شدند. عملکرد گذشته و مواضع تند و دین‌ستیزانه او در مجلس دوم به عنـوان لیـدر حـزب دمکـرات، موجب شـد علمای مشـروطه‌خواه نجف او را تفسـیق کنند. شـهرت ترور سیدعبدالله بهبهانی به دستور حزب دموکرات و تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم علیه حزب دموکـرات و رهبران آن و مطرح شدن حکم تفسیق، عرصه را بر تقی‌زاده چنان تنگ کرد که مجبور به خروج از ایران شـد. در آغاز جنگ اول جهانی، ظاهرا بنا به خواست آلمان‌ها و در واقع به دستور سرویس اطلاعاتی بریتانیا برای مبارزه با روس و انگلیس، «کمیته برلن» را که هدفش مبارزه با روس و انگلیس اعلام شـده بود، تشکیل داد و در کنار «حسینقلی‌خان نواب»، چهره شاخص وابسته به سفارت انگلیس که در آن زمان به اصرار تقی‌زاده به عنوان سفیر ایران در آلمان مأموریت یافته بود، نقش پیچیده و بحث‌برانگیزی را ایفا کرد. در جریان انتقال سـلطنت به خانـدان پهلوی، به عنـوان یکی از شخصیت‌های مدعی پیشگامی در نهضت مشروطیت و حامی قانون اساسی، به عنوان مخالف طرح خلع قاجاریه از سلطنت سخن گفت اما به‌رغم مخالفتش با انتقال سلطنت به رضاخان، در دوران سـلطنت وی، چون گذشته مورد عنایت خاص رضاخان قرار داشـت! او در آغاز سـلطنت رضاخان، مدتی به عنوان والی خراسان و سپس به عنوان سفیر ایران در لندن منصوب شـد. در دوره سفارتش در لندن، در جریان بازی سیاسی تمدید قرارداد دارسی قرار گرفت و پس از چندی برای ایفای نقش در خیمه‌شب‌بازی تمدید قرارداد دارسـی به ایران فراخوانده شد و به عنوان وزیر دارایی در این بازی شـرکت جست و به عنوان طرف ایرانی، این قرارداد ننگین را امضا کرد. نظام استبدادی که هیات حاکمه آن به زور بر مردم سیطره یافته، فاقد پشتوانه مردمی است و برای بقای حکومت خویش از هیچ ظلم و ستمی بر مردم، فروگذار نمی‌کند و همواره در مقابل مردم قرار دارد، جز جلب حمایت بیگانگان چاره‌ای ندارد و طبعا چنیـن دولت‌هایی جز در جهت منویات بیگانگان گامی برنمی‌دارند. در چنین نظام‌هایی، سرنوشت افرادی چون تقی‌زاده که به مردم و باورها و اعتقادات آنان پشت کرده‌اند چیزی نیست جز تبدیل شدن به «آلت فعل» دولت‌های مسـتبد و ضدمردمی و تن دادن به منویات بیگانگان. از عصر ولایتعهدی «عباس میرزا» تا پیروزی مشروطه‌طلبان، ۳ گونـه برخورد با غـرب را در میان اهـل قلم می‌توان بازشـناخت. گروه نخسـت- کـه در واقع گـروه غالب و پرشماری نیز بود- گروه طرفداران دریافت فرهنگ و تمدن غرب «طابق النعل بالنعـل» و به دور از هر نوع اجتهاد و دخل و تصرف و بومی‌سازی دستاوردهای آن بود. بارزترین چهره این گروه «میرزاملکم خان» بود که به تقلید صرف از فرهنگ و تمدن غرب و اشاعه این طرز تفکر در نوشته‌های خود اهتمام می‌ورزید. هر چند وی به اقتضای جو حاکم بر جامعه آن روز در پاره‌ای موارد، از جمله قوانین موضوعه، جانب احتیاط را رها نمی‌کرد و به‌رغم عدم پایبندی‌اش به دین، از اتمّ و اکمل بودن قوانین الهی و احکام شـرع انور سـخن می‌گفت: «سـبب همه این مصائب ایران از عدم اجرای قوانین شریعت خداسـت و استخلاص این ملک ممکن نخواهد بود مگر به اجرای احکام الهی. اکمل تدابیر و منبع جمیع فیوض هستی در خزانه شریعت اسلام است. ترقی بنی‌آدم در هر نقطه عالم که ظهور بکند لامحاله از پرتو معرفت اسلام است. لهذا امروز فلاح ایران عبارت است از اجتماع آن انوار هدایت و آن فیوض حکمت که در وجود فضلای اسلام متفرق و مخفی مانده‌اند. باید اجلّه این فضلا و کمّلیـن قوم و اعیان ملک به یـک تدبیر ملی در یک شـورای کبرا جمع بشوند و به اقتضای احکام الهی یعنی طبق اصول اسلام حدود سلطنت و حقوق رعیت و شرایط عدالت و اسـباب ترقی و لوازم سـعادت عامه را به حکم قوانین مشخص فرمایند و بعد اجرای این قوانین مقدسه را در زیـر حمایت پادشـاه و به ضمانت وزرای مسـؤول به دستیاری مجالس مخصوص، مقرر و مستدام بسازند». در جای دیگر می‌نویسد: «بعضی‌ها چنان تصور می‌کنند که ما می‌خواهیم به واسطه این جریده در ایران قوانین تازه نشر بدهیم. این تصور به کلی غلط است. مقصود و احتیاج ما به هیچ‌وجه این نیسـت که از برای خلـق ایران قوانین تازه اختراع نماییم. ایـن قوانین و آن اصولی که خدا و پیغمبر و حکما به علمای اسـلام یاد داده‌اند همه را خیلی صحیح و کافی می‌دانیم». در نمره بیست چهارم جریده قانون آمـده اسـت: «درد ملـک ما به هیچ‌وجه در این نیست که ما قانون نداریم. چه قانونی عالی‌تر و صریح‌تر از آن قوانین خدا که هزار و سیصد سـال اسـت در کل عالم اعلام و منتشـر شده اسـت. درد اصلی و مصیبت ملی ما، این اسـت که ما اهل ایران از شـرایط اجرای قانون بالمره غافـل مانده‌ایم». این رویه میرزاملکـم خـان و مماشـات و مداهنـه او با متشـرعان و علما و روحانیون که به‌منظور برنینگیختن مخالفت علما، از سر سیاست‌بازی اتخاذ کرده بود، به کلی مغایر بود با عملکرد شاگردان و پیروان او در عصر مشروطه که به صراحت اعلام می‌کردند برای اخذ دستاوردهای نظام دموکراسـی غربی، هیچ راهی جز اخذ قوانین کشورهای غربی و اجرای آن در ایران وجود ندارد، لذا آشکارا در مقابل متشـرعان که خواهان تدوین قانـون بر مبنای قوانین و احکام شرع انور بودند، به مخالفت برخاستند. گروه دوم، بر این باور بودند میان قوانین شرع و فرهنگ و تمدن غرب، مغایرت‌هـای بنیادین وجود ندارد، لـذا می‌توان با حفظ فرهنگ بومی و رعایت جانب شرع از فرهنگ و تمدن غرب بهره جست. از بارزترین چهره‌های این گروه می‌توان «میرزا یوسف خان مستشارالدوله» را برشمرد که در کتاب خود، با نام «یک کلمه» کوشـیده است، نشـان دهد مغایرت اصولی بین قوانین دموکراتیک غرب و احکام شـرع انور، وجود ندارد. گروه سـوم با اخذ دستاوردهای تمدن غرب مخالف بوده، پاسداری از فرهنگ و تمدن خودی و حفظ و حراست قوانین شرع را بر ذمه خود می‌دانستند. برخورد غالب روشنفکران جامعه ما با فرهنگ و تمدن غرب، از نوع برخورد گروه اول بود. یعنی اکثر آنان بر این باور بودند که اولاً تبعیت و ترویج فرهنگ و تمدن غرب در فرآیند رشد و توسعه، امری است محتوم و اجتناب‌ناپذیر و ما در تحقق اهداف خویش برای دستیابی به زندگی بهتر، دموکراسی، عدالت اجتماعی، بالا بردن سـطح آگاهـی و دانش افراد جامعه و رسیدن به رشد و توسعه‌ای که غربیان بدان نائل آمده‌اند، راهی جز تبعیت و تقلید از غرب فراراهمان نیست. ثانیا در فرآیند دستیابی به مظاهر فرهنگ و تمدن غرب، باید به دور از هرگونه تعصب و تصلب، مقلد صرف بود و از هر نوع اجتهاد و دخـل و تصرف در قواعد زندگی مدنی غـرب خودداری ورزید و همه آنها را در زندگی اجتماعی خویـش پذیرفت. یکـی از چهره‌های بارز ایـن گروه از روشنفکران، سیدحسن تقی‌زاده است که باور مشهور خود را در نشـریه کاوه (دوره جدید، ۱۴ شهریور ۱۲۸۹، چاپ برلن) چنین می‌نگارد: «به عقیده نویسنده سطور، امروز چیـزی که به حـد اعلا برای ایـران لازم اسـت و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قوی [تحت‌اللفظ] باید در آن راه بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند، سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود، کمتر از حقیقت گفته شده. نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ اسـتثنا (جـز زبان) و کنار گذاشـتن هر نوع خودپسـندی و ایـرادات بی‌معنـی کـه از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را «وطن‌پرستی کاذب» توان خواند. دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن. سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی از اوقاف و ثلث وصیت تا مال امام و احسـان و خیرات از یک طرف و تشویق واعظان و علما و سیاسیون و جراید و انجمن‌ها و ... از طرف دیگر در این خط تا کار به جایی رسد که مجلس شورای ملی که محض مقبولیت میان عوام سـالی ۱۰ روز در بهارستان روضه‌خوانی می‌کند، سـالی یک ماه مجلس درس اکابر شبانه در بهارستان ترتیب دهد. این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و همچنان رأی آنان که به واسطه تجـارب علمی و سیاسـی زیاد با نویسـنده هم‌عقیده‌اند. ایران باید ظاهـرا و باطنـا و جسـما و روحا فرنگی‌مآب شـود و بس!» جالب است که عبارت ایران باید ظاهراً و باطناً و جسـماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس، در وسط ستون، با خط نسـتعلیق نه‌چندان خـوش و با حروفی درشـت‌تر، از سایر عبارات متمایز شده است. نکته قابل تامل در برخـورد نوگرایان مـا با غرب، همین برخورد انفعالی و مبتنی بر احساس کهتری بود و متأسفانه این شـیوه برخورد، مصائبـی در پی داشـت که هنوز آثار و عواقب آن دامنگیر جامعه ماست که البته پرداختن به چند و چون آثـار و عواقب اینگونه برخورد و تقلید صرف و تمکین در برابر اوامر و نواهی آنان و تأثیر آن بر فرهنگ، سیاسـت، اقتصاد و دیگر شـؤون زندگی اجتماعی ما، خود مجالی می‌طلبد که این مختصر را گنجایش شـرح و بسـط آن نیسـت. آنچه به ایجاز می‌توان گفت اینکه همانگونه که شکست سپاهیان ایران در مقابل سپاهیان دولت عثمانی در جنگ چالدران در زمان «شاه اسماعیل صفوی»، یکی از عمده‌ترین عواملی بود که سـبب شد دربار صفوی در عصر سلطنت «شاه عباس» به غرب نزدیک شود و آن را مفـری برای تقویـت قوای نظامی خود تلقـی کند و در نخستین مراودات- بیش از آنچه بایسته و شایسته بود- برای نمایندگان اعزامی از غرب ارج و بها قائل شود و بدون توجه به نیات استعماری و استثماری آنان و بدون عنایت به نقـش ارزنده و حیاتی ایران برای غرب در بازداشـتن سپاهیان دولت عثمانی از پیشروی در کشورهای اروپایی، به آنان اعتماد و برادران شـرلی را در امور نظامی و روابط خارجی مشـیر و مشار خویش و از موضع ضعف برقراری ارتباط ایران با کمپانی هند شرقی را گامی در جهت رشد و ترقی ایران قلمداد کند، شکست‌های غرور بر باد ده در برابر روسـیه تزاری و عقد قراردادهای ذلت‌بار گلستان و ترکمانچای و از دست دادن بخش وسیعی از آب و خاک ایـران را نیز می‌توان یکی از عمده‌تریـن عوامل برخورد انفعالی زمامداران ایران در برابر غرب قلمداد کرد؛ برخوردی از موضع ضعف و مبتنی بر احساس کهتری. متأسفانه در این مقطـع تاریخی، ناکامی‌ها و احسـاس خودکم‌بینی حاصل از آن در سطح زمامداران محدود نماند. تلخی این شکست‌ها موجب شد بسـیاری از جوانان و بخش اعظم نیروهـای بالفعـل و بالقوه ما- که باید در جهت رشـد و شکوفایی کشور به کار آید- دچار چنان ذهنیتی شدند که شکست و ناکامی برای کشورهای شرقی- از جمله ایران- را امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر دانستند؛ به گونه‌ای که رهایی از آن جـز به مدد غـرب و هدایـت و راهنمایی غربیان برای‌شان متصور نبود. همین ذهنیت، خود موجب تسلیم در برابـر غرب و تمکیـن در برابر اوامر و نواهی و تقلید از گفتـار و کـردار آنان شـد و توفیق غربیـان در تهاجم همه‌جانبه‌شـان بدین مرز و بوم را در پی‌داشت. این دور تسلسـل ناکامی و شکسـت و روابط مبتنی بر احساس کهتری و ناکامی‌های حاصل از آن- توسط زمامداران حقیر و ناتوان و بعضا مزدور و خائن- گردابی در دریای متلاطم جامعه ما ایجاد کرده بود که گویی همه چیز و همه کس را در خود فرومی‌کشـد و چنان تخم یـأس و ناامیدی و احساس شکست و ناکامی را در این دیار پراکند که گویی «حس کهتری» برابر غرب را در فرهنگ مردم ما نهادینه کردند؛ حسی که هنوز جامعه ما از آن رنج می‌برد. حسی که موجب شده است روشنفکران غرب‌باورِ ما، نه تنها دیروز که امروز نیز برای درمان هر درد اجتماعی، به غربیان توسل جوینـد و برای رشـد و شـکوفایی و توسـعه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... تئوری‌های غربی را توصیه کنند. روشنفکران امروز مانیز چون اسلاف خویش از جدایی دین از سیاسـت، به حاشیه راندن دین و محدود کردن آن به عبادات و روابط انسـان با خدا، نهادن قوانین موضوعه به جای قوانین الهی و حذف احکام الهی در صورت مغایرت آن با حقوق بشر غربی و رواج آزادی‌های مورد نظر قوانین موضوعـه در پارلمان‌هـای غربـی و اباحه‌گری سـخن می‌گویند. ناگفته نماند در بیان علل غربگرایی و غربزدگی و رواج «حـس کهتری» و کاهش اعتماد به نفس و عدم خوداتکایی و چرایی آن، اشاره به شکست چالدران و ناکامی ایران در جنگ با روسیه تزاری، در واقع انگشت نهادن بر علل قریب اسـت. به‌زعـم نگارنده، عوامـل متعددی در احساس کهتری و خودکم‌بینی و در نتیجه فقدان اعتماد به نفس که از عمده‌ترین عوامل غربگرایی روشـنفکران دیروز و امروز ما شده دخیل است که پرداختن بدین مهم موجب تطویل کلام اسـت. از عمده‌ترین عوامل کاهش خودباوری، تضعیف حاکمیت فرهنگ «اسلامی- ایرانی» در جامعه ماست که در عصر سلطه حکومت‌های ترک‌تبار بیگانـه، یعنی غزنویان آغاز شـد و تا پایان عهد حکومت تیموریان بشدت ادامه یافت. فرهنگی که موجب شده بود ایـران اسـلامی، در ادوار مختلـف تاریـخ بلنـد خود، پرافتخارترین دوران حیات خویش را در سایه آن رقم زند. این دوره شکوفایی که از اواخر سلطه امویان تا اوایل سلطه غزنویـان تداوم یافت، دوره‌ای اسـت که ایران اسـلامی بزرگ‌ترین اندیشمندان و متفکران را به عالم بشریت عرضه داشت. مهم‌ترین شاخص‌های این فرهنگ که تا چندی پس از سـقوط حکومت آل‌بویه حاکمیت داشت، عبارت بودند از: گرایش به فرق مختلف مذهب تشـیع، گرایش ایرانیان اهل سـنت به مکتب کلامی معتزلـه، بها دادن ایرانیان به عقل و علوم عقلی و عدم اعتقاد به آرای مجبّره و در نتیجه تلاش در جهت رشد و تعالی و... .

بـر خـلاف آن دوران، در ادوار بعد حکام ترک‌تبار به مبارزه با شیعیان و معتزله پرداختند و آرای مجبّره و کلام اشاعره را ترویج کردند و به تبعیت از اهل حدیث و اشاعره، علوم عقلی را علوم تعطیل خواندند، تعلیم و تعلم فلسفه، کلام، ریاضی، هندسه، علم الحیل (مکانیک) و طبیعیات را ممنوع اعلام کردند، جبرباوری را دامن زدند، دانشمندان ایرانی را به جرم تشیع و اعتقاد به کلام معتزله قلع و قمع کردند، بسیاری را تحت عناوین رافضی، باطنی و قرمطی بـر دار کردند، آرای مجبّره و اهل حدیث و اشـاعره را در باب جبر و برداشت آنان در باب قضا و قدر الهی را ترویج کردنـد و مبارزه با حکام جـور را به فتوای برخی علمای اهل سـنت مبارزه با اولی‌الامر و حرام دانسـتند و... و در نهایت روح تلاش، تکاپو و روحیه دشمن‌ستیزی و انگیزه تعقل و تفکـر را از مردم گرفتند و روح یأس و ناامیدی و تسلیم در برابر ظلم و ستم را در کالبد این مردم دمیدند و صبوری و تسـلیم در برابر حکام جور را که به زعم آنان حکومتی مشروع تلقی می‌شـد عبادت و راضی شدن به رضای الهی قلمداد کردند و طی حدود ۵ قرن حاکمیت خود، چنین باورهایی را آنچنان عمق بخشیدند که حتی در دوره حاکمیت سلاطین شیعه و حتی اعلام رسمی این مذهب و با وجود تلاش علما و اندیشمندان شیعه، برخی از این باورها در ذهن توده مردم پا برجا ماند و متأسـفانه روشـنفکران این دیار در گذشـته و حال بدون توجه به غنای مکتب تشیع و مواریث ارجمند آن و نقشی که این فرهنگ می‌تواند در رشد و تعالی جامعه ما داشته باشد و با آنکه بارها در تاریخ معاصر شاهد آن بوده‌اند که چگونه این مکتب کشور ما را از مهالک و خطرات رهانیده است، به تبعیت و تقلید از غرب و بدون توجه به تفاوت‌های بیّن و آشکار مسیحیت تحریف شـده و دین مقدس اسلام و مکتـب اهل بیت، با تکیه بر آرای وارداتی غرب و پذیرش و اشاعه مباحثی چون پلورالیسم و سکولاریزم به مقابله با دین برخاسته‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه- در جهت خواست استعمار- بر آنند به‌زعم خویش مستحکم‌ترین تکیه‌گاه مردم و مهم‌ترین پشتوانه رشد و تعالی را از آنان بازستانند.

منبع: زندگی و زمانه سیدحسن تقی‌زاده، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

سیدحسن تقی‌زاده باور مشهور خود را در نشریه کاوه چنین می‌نگارد: به عقیده نویسنده سطور، امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همـه وطن‌دوسـتان ایـران با تمام قـوی [تحت‌اللفـظ] بایـد در آن راه بکوشـند و آن را بـر هـر چیز مقدم دارند، سـه چیز اسـت... این اسـت عقیـده نگارنده این سـطور در خط خدمت به ایران و همچنان رأی آنان که به واسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسـنده هم‌عقیده‌اند. ایران باید ظاهـرا و باطنا و جسـما و روحا فرنگی‌مآب شود و بس!

روزنه

این هم یک مدل مبارزه انتخاباتی!

■ سید صادق حسینی‌اشکوری ■

نسخه شـماره ۱۴۷۰۳ کتابخانه مجلس شـورای اسلامی مجموعه‌ای است از محمود و ایاز سهیلی‌خوانساری و خمسه نظامی که متن و حاشیه شده و قسمت‌های مختلف نسخه در سال‌های مختلف نگاشته شده است. پشت برگ شماره ۲۷۸ این مجموعه، سندی ثبت شده از دخالت حکومت رضاشـاه پهلوی در انتخابات سـال ۱۳۰۷ شمسـی در نایین که جالب به نظر می‌رسـد. من هنگام فهرست‌نویسی این مجموعه، بدان برخورد کردم و نشر آن را برای تاریخ‌پژوهان مفید می‌دانم.

***

امروز که سه‌شنبه هشتم خردادماه ۱۳۰۷ اسـت و از نایین ۳ روز است به اصفهان آمده‌ام این شرح را به یادگار در پشت کتاب می‌نویسم: من با برادر کوچک‌تر خود که اسمش سلطان خلیل‌خان است روز چهارم اردیبهشت همین سـال از طهران بـه اتفاق عیـال و اولاد برادر بزرگ‌تر خود سـلطان محمدخـان عامری به نایین حرکت کردیم. شب را در باقرآباد کاشان میهمان حشـمت‌الله‌خان داماد خود [بودیم] و شـب دیگر را به نایین وارد شـدیم. قصد ما از این مسـافرت پروپاگان جلب توجه مردم به انتخاب سلطان محمدخان به وکالت نایین بود. مـردم یکدل و یک جهت به انتخاب سـلطان محمدخـان حاضر شـدند. پـس از چند روز یعنی شنبه ۲۲ اردیبهشت، میرزا علی‌نقی‌خان مصباح فاطمی وارد نایین شده و مدعی بود از طرف دولت نامزد وکالت نایین اسـت و به قوه قهریه وکیل خواهد شد. گرچه ما و اهالی وقعی بـه اظهارات او نگذاردیم اما در موقع تشـکیل انجمن نظار معلوم شـد اظهارات او مقرون به حقیقت [بوده] و نظامی‌هایی که به اسم مراقبت در انتظامات نایین وارد شده بودند شدیدا از او حمایـت کردند. انجمن نظـار بر خلاف قانون تشکیل شد. مأموران حکومت به اتفاق نظامی‌ها به دهات و حوزه‌های فرعیه رفته مردم را قهراً وادار بـه دادن رای به اسـم مصباح کردند. در خود نایین روز شنبه پنجم خرداد ۱۳۰۷ حماه [حامیان] سـلطان محمدخان انجمن را بهم زده و روانه تلگرافخانه شـدند. نظامی‌ها ۲ نفر از رؤسـای دسته را گرفته و با سایرین بنای زد و خورد گذاردند. زد و خورد به وسـیله اسلحه سرد شـد. وقتی مداخله دولت را به طور حتم فهمیدم همان شـب از نایین خارج و روز بعد به اصفهان وارد شـدم. از قرار تلگرافات رمزی که از عیال اخوی داشـتم سـلطان خلیل را از بیرون آمدن تلگرافخانه مانع شـدند و در آنجا تقریباً توقیف است. حالا من در خانه همشیره خود نرگس خانم که شوهرش اسماعیل خان صولت‌السلطان است توقف دارم. اتومبیل کرایه کرده و غلامحسـین خان خواهرزاده‌ام را با آن برای حرکت عیال خود و عیال اخوی‌ام به نایین روانه کرده‌ام. پادشاه ایران رضاشاه پهلوی است و امورات مملکت به دست تیمورتاش وزیر دربار و نصرت‌الدوله که پسر فرمانفرما و از شاهزادگان قاجاریه و حـالا وزارت مالیه ایران را متصدی اسـت، اداره می‌شـود. این بود طرز انتخابات نایین. در سایر شهرها هم انتخابات آزاد نیست.

- کتبه العبد سلطان ابراهیم عامری

منبع: پیام بهارستان، دوره دوم، سال دوم، شماره پنجم، پاییز ۸۸

پیامک خوانندگان
۱۰۰۰۲۲۳۱
دریافت پیام‌های شما از سراسر کشور